

تأثیر گریه در سیر و سلوک از منظر مثنوی مولوی

احمدعلی جعفری*

استادیار دانشگاه پیام‌نور

ای خنک چشمی که آن گریان اوست

ای همایون دل که آن بریان اوست

(مولوی، ۱۳۶۵: ۱/ ۸۱۸)

چکیده

گریه نمودی از عواطف و احساسات انسان است که ریشه در حالات روحی او دارد. مولانا غم و گریه را موجب حیات جاوید می‌داند و از همین رهگذر معتقد است سالک باید در سیر و سلوکش از چنین گریه‌ای شاد شود. به اعتقاد او خداوند را می‌توان در قلب‌های شکسته انسان‌ها یافت. مولانا مناسب روحیه هر سالکی، با تکیه بر گریه او را تشویق می‌کند تا به سوی کمال و سعادت رهسپار شود. او تعادل روحی انسان را در خدادوستی و ترک خوددوستی و دوری از تمایلات نفسانی می‌داند. به همین دلیل، گریه را مثل اسلحه‌ای برای سالک در این راه به کار می‌گیرد. از نظر او گریه نشان این است که سالک به خدا عشق می‌ورزد. مولانا گریه را از ویژگی‌های انسان خوشبخت می‌داند، چه اشک گناهان سالک را شستشو می‌دهد، منتها اشک و گریه‌ای که از صدق دل باشد. این طرز تفکر در نهج‌البلاغه هم آمده است؛ آن‌جا هم از صفات متقین این است که قلب‌هاشان محزون است. به اعتقاد مولانا گریه نوعی اظهار نیاز است و به همین دلیل انسان را به یاد خدا می‌اندازد. خداوند در برابر گریه و سوز و گداز سالک به او حوض کوثر خواهد بخشید و همین گریه است که حتی آسمان را هم به ناله و فغان وا خواهد داشت. گریه عامل تسلط سالک بر نفس اماره

* Aaj_864@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۲۰

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۲۹-۴۵

است که تمام بدبختی‌های انسان از اوست. در این مقاله تأثیر گریه بر چگونگی سلوک از منظر مثنوی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: گریه، سیر و سلوک، مذمت دنیادوستی، نفس اماره.

مقدمه

مثنوی مولوی بزرگ‌ترین دایرةالمعارف عرفان و تصوف اسلامی است که به تمامی علوم و فنون مورد نیاز در سیر و سلوک پرداخته است. این مثنوی فاخر - که به دلیل نهایت ارزشمندی‌اش - عنوان مطلق "مثنوی" در ادب فارسی را به خود اختصاص داده است، ضمن بیان داستان‌ها به شرح و تفسیر و تحلیل آیات قرآنی و روایات دینی به گونه‌ای پرداخته که گویی در سیر و سلوک هر جا به هر اندازه که نیاز بوده است به کام جان سالکان شربت معرفت و خداشناسی چکانده است و درباره تمامی عوامل پیشرفت سالک در طی طریقش سخن گفته است که گریه و اظهار نیاز به درگاه باری تعالی از جمله آن‌هاست.

از نظر علم روان‌شناسی گریه نمودی از عواطف و احساسات انسان است که به مناسبت‌های مختلف از او سر می‌زند (پلاچیک، ۱۳۶۶: ۱۱۰) و ریشه در حالات روحی و نفسانی او دارد. چنان‌که: «منظور از عاطفه، اندوه یا اعجابی است که شاعر از رویدادها در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس، شرکت داشته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۴). هم‌چنین مؤلف رساله قشیریه - که یکی از کتاب‌های معروف عرفان و تصوف است - گریه را نتیجه غم دانسته و این غم و اندوه را نتیجه بازداشتن نفس در طلب طرب برشمرده است چنان‌که: «اندوه بازداشتن نفس است در طلب طرب» (قشیری، ۱۳۶۷: ۲۰۹).

از نظر علمی ماهیت غم - که ریشه گریه می‌باشد - همانند عواطف دیگر، هنوز شناخته شده نیست. گریه و غمی که مورد نظر عرفا - از جمله مولوی - است و در سیر

و سلوک، یار و یاور سالک است چنان سوزندگی در مغز انسان ایجاد می‌کند که گویی آتشی است که هرگز خاموشی ندارد. این همان غمی است که انگار می‌خواهد انسان را مالک هستی و کل آفرینش کند و شاید هم به همین دلیل باشد که مثنوی مولوی با «نی» شروع می‌شود که «غم تنهایی» دارد و از نغیر تنهایی‌اش همگی - مرد و زن - نالیده‌اند و شاید هم باز به همین دلیل باشد که خلاصه تمامی شش دفتر مثنوی را در نی‌نامه دانسته‌اند. سفارش مولانا به سالک این است که از چنین غمی شاد شود، زیرا این غم «دام بقا» است و او را به عمر جاودان می‌رساند، حتی او را به حالتی می‌رساند که به برکت تصور ناآشنایی با این جهان و سر دادن گریه - که در ذهن او جریان خواهد داشت - رازهای مبهمی که در مخیله‌اش می‌گذشتند، همانند یقین بر او ظاهر می‌شوند و گویی که معشوق او را از تمامی قوانین حاکم بر طبیعت انسانی، بالاتر برده است و به گنج جاودانگی‌اش رسانده است:

شاد از غم شو که غم دام بقاست اندرین ره سوی پستی ارتقاست
غم بود چون گنج، رنج تو چوکان لیک کی درگیرد این در کودکان
(مولوی، ۱۳۶۵: ۱۲۵۰/۵)

گریه نمودی از حزن و اندوه درونی انسان است و قدر مسلم این است که این حالت عاطفی از بدو تولد انسان با او همراه بوده و او همیشه به مناسبت‌های مختلف از چنین حزنی خواه‌ناخواه استمداد جسته است.

هرچند نمی‌توان تعریف دقیق و روشنی از این حالت نفسانی و عاطفی انسان ارائه داد، ولی سؤال اصلی این مقاله این است که مولانا برای تعلیم سالکان و ترغیب آنان در سیر و سلوک خود چگونه از این حالت انسان، استفاده کرده است؟ نگاه و نگرش مولانا در مثنوی به تأثیر گریه و شادی در نفوس انسان‌ها چگونه است و او چگونه

توانسته است در ارشاد مردمان عموماً و سالکان خصوصاً از این دو استفاده کند و خودش چه اعتقادی به آن‌ها داشته است؟

کارکرد گریه از نظر احادیث

در احادیث و روایات متعدد به گریه انسان‌های خواهان وصال و به کمال رسیده، بسیار توجه شده و مطالب گوناگونی نقل کرده‌اند. عارفان برای آسودگی از خوف خداوند به خضوع و خشوع و شکستن دل با چشمانی اشکبار توجه کرده‌اند که برای نمونه به این حدیث اشاره می‌کنیم: پیامبر گرامی اسلام فرمودند: «خداوندا مرا دو چشم اشکبار عطا فرما تا با ریختن اشک، دلم را از خوف تو آسوده نمایم...» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۰۶). هم‌چنین ایشان فرموده‌اند خداوند در جواب حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «الهی این اطلبک قال عند المنکسرة قلوبهم». (همان: ۱۵۱).

چنان‌که خواهیم دید با جرئت می‌توان گفت هیچ حکیمی نتوانسته به وسعت و گستردگی مثنوی مولانا، از مقولات مذکور با نگاهی مثبت بهره‌مند گردد و نقش متعادل‌کننده آن‌ها را در تکامل و ارتقاء روحی و نفسانی انسان به کار برد.

کسی که گریه می‌کند، دردمند است، رنجور و اندوهگین و غمناک است و برای رسیدن به کمال و سعادت، باید درد او را شناخت، رنج او را مشاهده کرد و داستان غم او را شنید و از این طریق برای درمان او اقدام کرد. زیرا بارها به این اصل کلی پی برده‌ایم که: «صوفیه عموماً و مولانا جلال‌الدین محمد خصوصاً در روان‌شناسی ژرفانگر پیش‌قدم محسوب می‌شوند... و غم غربت روح و شوق رجوع به اصل و طلب وصل را به تفصیل بازگفته‌اند» (ستاری، ۱۳۷۴: ۳۰۶). به همین دلیل است که مولانا با تکیه بر گریه و تأثیر انکارناپذیر آن بر نفوس انسانی، به خوبی می‌داند که با هر عارف و سالکی چگونه سخن بگوید تا در او کارگرفتند و او را به راه راست هدایت کند تا جایی که بتواند بیشترین و بهترین بهره را از توانایی‌های درونی‌اش برگیرد. مخصوصاً اگر به این

اصل کلی و پذیرفته شده عرفانی توجه کنیم که: «فرد فقط در صورت کامل بودن می تواند قدسی شود» (نصر، ۱۳۸۲: ۷۴).

تأثیر متقابل عشق و گریه در تعالی انسان

بدون هیچ تردیدی باید اذعان کرد که عشق، اساسی ترین عنصری است که موجب رشد و تعالی انسان می شود و انسان را از غم تنهایی - که برخاسته از احساس بیگانگی از خلقت می باشد و نوعی نقص است - بیرون می آورد و او را وادار می کند تا از «خودی» و «خوددوستی» صرف نظر کرده به «دیگردوستی» و «خدادوستی» برسد که همان تعادل روح و اوج انسان دوستی و خوش زیستن می باشد. زیرا همان طور که می دانیم در عرفان مولانا، اگر محتوای فکر که به انسان آرامش می بخشد بر خطا باشد، ذهن و درون انسان را آشفته می کند و صد جهان را به تعبیر مولانا سرنگون می کند:

از یک اندیشه که آید در درون صد جهان گردد به یک دم سرنگون

(مولوی، همان: ۱۰۲۹/۲)

از همین رهگذر می توانیم بگوییم که مولانا مانند اکثر عارفان، برای این که انسان را از صفات حیوانی اش بر حذر دارد و به او آرامش ببخشد، بر وجود حقیقی او - که چیزی غیر از صفات حیوانی و جسمانی اش است - تکیه می کند و گریه را نیز مانند اسلحه ای در این راه به کار می گیرد؛ مثلاً احمد افلاکی معتقد است: «من جسم نیستم که در نظر عاشقان منظور گشته ام، بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مریدان از کلام ما و نشان ما سرزند» (افلاکی، به نقل از سرامی، ۱۳۷۹: ۱۹۸). مولانا برخوردار از رحمت خداوند را در گرو گریه می داند و معتقد است با گریه می توان از امواج دریای رحمت خداوند برخوردار شد:

رحمت موقوف آن خوش گریه هاست چون گریست از بحر رحمت موج خاست

(مولوی، همان: ۳۷۵/۲)

منشأ گریه از نظر عرفا

اصولاً از نظر عرفا، منشأ گریه عشق به معبود ازلی و ابدی است، چنان که عطار نیشابوری نیز بر فرقت جان خودش گریسته و مانند شمع بر گریه خود نیز خندیده است: من هم نفس شمعم زیرا که لب و چشمم بر فرقت جان گرید بر گریه تن خندد (عطار، ۱۳۶۶: ۱۳۸)

و به اعتقاد سنایی غزنوی سوختگان کوی محبوب و عاشقان بارگاه او، به درگاه خداوند با گریه و زاری روی می‌نهند:

خنده گریند عاشقان از تو گریه خندند عارفان از تو
(سنایی، ۱۳۶۸: ۱۵۲)

حتی حافظ شیرازی هم آبرو و عزت عارفان بارگاه خداوند را به خاطر گریه‌ای می‌داند که از خود سرداده‌اند:

گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد ناله فریادرس عاشق مسکین آمد
(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۳۷)

مولانا عقیده دارد که در سیر و سلوک الی‌الله، سالک و عارف باید بگرید و اشک بریزد، زیرا اشک حاصل از چنین گریه‌ای - که بر رخسار سالک جاری می‌شود - عین رحمت حق و عنایت مطلق پروردگار است:

هرکجا آبی روان، سبزه بود هرکجا اشکی دوان رحمت شود
(مولوی، همان: ۸۲۰/۱)

گریه و گریستن در راه خداوند، از ویژگی‌های انسان خوشبخت و به تعبیر مولانا «همایون‌دل» است، زیرا اگر چنین گریه‌ای نباشد، خنده‌ای نخواهد بود و سالک طریق الی‌الله راه درستی را که به مبارکی ختم شود نیموده است، پس خوشا به حال سالکی که گریان محبوب باشد:

ای خنک چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده‌ای است مرد آخرین مبارک بنده‌ای است

(همان: ۸۱۹-۸۱۸)

به اعتقاد مولانا اگر دلوی را که با آن از چاه آب می‌کشند و دستگاه مربوط به آن، «چشم‌تر» دارد و گریان است، دلیلش این است که موجب سرسبزی و شادابی بوستان و باغ خواهد شدن؛ اگر این دستگاه از زمین آب می‌کشد و از قعر چاه آب زلال بیرون می‌آورد و با این حال «نالان» است و «چشمانی‌تر» دارد، در عوض طراوت و شادابی باغ و گلزار را در پی خواهد داشت. انسان سالک هم باید با اشک ریختن و گریه کردن از ضمیر خاطر خود موجبات شست‌وشوی گناهان و کدورت‌ها و تیرگی‌های مربوط به صفات نفسانی را فراهم آورد، تا جانش مثل باغ و گلزار از عشق و محبت خداوند سرسبز و با طراوت شود:

باش چون دولاب نالان، چشم‌تر تا ز صحن جانت بر روید خُضَر

(همان: ۸۲۱)

تأثیر گریه در سیر و سلوک

مولانا گریه‌ای را در سیر و سلوک مؤثر و پیش‌برنده می‌داند که برخاسته از عمق جان و ضمیر خاطر سالک باشد و الا چه بسیار گریه‌هایی که صرفاً از روی غریزه انسانی بوده و به دلیل معرفت و عشق به خداوند نیستند و بنابراین تأثیری هم نخواهند داشت:

چون نباشد طفل را دانش دثار گریه و خندش ندارد اعتبار

(همان: ۲۶۳۸/۳)

با این حال سالک در سیر و سلوک خود همیشه به عنایت حضرت حق خو کرده و نگران آن است، به همین دلیل گریه‌هایش با ترس همراه است، چرا که ممکن است خداوند به عجز و ناتوانی سالک از رهگذر این «گریستن» پی ببرد و آن را قطع کند! به

همین دلیل سالک باید در سیر و سلوکش دائماً مراقب لطف و عنایت حضرت حق باشد:

نالم و ترسم که او باور کند از کرم آن جور را کمتر کند
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
(همان: ۱۵۷۰/۱، ۱۵۶۹)

این در حالی است که «یک فروغ خنده او» موجب این همه گریه و ناله سالکان در طی طریق گشته و موجبات عشق و رسوایی آنها را در پیمودن راه عشق فراهم کرده است:

خنده او گریه‌ها انگيخته آب رویش آب‌روها ریخته
(همان: ۱۶۱۶/۶)

به اعتقاد مولانا، خداوند برای بنده‌اش عشق و معرفت طلب می‌کند، اما بنده از آن‌جا که از مقدرات الهی خبر ندارد به ناچار چون طفلی اشک از چشمان جاری کرده و به درگاه او می‌گرید، حال آن‌که منشأ و اصل به‌وجود آورنده این گریه و اشک پروردگار می‌باشد، چرا که ما چون نی هستیم و نوا و آواز از اوست، ما چون کوهیم که صدا از پروردگار متعال است:

طفل با دایه نه استیزد ولیک گرید او گرچه نه بد داند نه نیک
ما چو ناییم و نوا در ما ز توست ما چون کوهیم و صدا در ما ز توست
(همان: ۵۹۹/۱، ۵۹۸)

به اعتقاد مولانا تمام خنده‌های ما انسان‌ها در گریه‌ها نهان است، همان‌طور که گنج در ویرانه پنهان شده است، پس سالک برای این‌که به خنده و شادمانی برسد باید دلی اندوهگین - و در نتیجه چشمی گریان - داشته باشد:

خنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم گنج در ویرانه‌ها جو ای سلیم
(همان: ۱۵۸۶/۶)

به اعتقاد مولانا چشم انسان مانند ابر است و دل انسان چون باغ، همان طور که گریه ابر موجب آمدن باران و سرسبزی و طراوت باغ و گلزار می شود، گریه انسان سالک و خواهان وصال محبوب نیز موجب ریزش اشک از چشمان او و در نتیجه طراوت و شادابی دل او خواهد شد:

این دلم باغ است و چشمم ابروش ابر گرید باغ خندد شاد و خوش
(همان: ۶/۱۵۷۹)

اتفاقاً این طرز تفکر مولانا برخاسته از یک اصل الهی است، چنان که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه (خطبه ۱۹۳: ۲۲۵) ضمن خطبه متقین در اوصاف آنها می فرماید: «قلوبهم محزونه و شرورهم مأمونه و ...» یعنی دل های آنها اندوهگین و مردم از بدی آنها در امان هستند.

به عقیده مولانا اگر انسان در جهنم هم باشد و گریه هایش او را به یاد خدا اندازد، جهنم برای او عین بهشت است و نباید از آن ناراحت بود، زیرا این ذوق گریه و گریستن، کان قند است:

ذوق خنده دیده ای ای خیره خند ذوق گریه بین که هست آن کان قند
چون جهنم گریه آرد یاد آن پس جهنم خوشتر آید از جنان
(مولوی، همان: ۶/۱۵۸۵-۱۵۸۴)

تأثیر گریه در اصلاح درون

مولانا معتقد است که با اصلاح درون می توان بیرون انسان را نیز اصلاح کرد و این کار نیز با گریستن امکان پذیر است. او معتقد است گریستن نوعی اظهار نیاز است و به قول اسکات روان شناس معاصر آمریکایی: «انسان به واسطه نیاز است که رشد می کند، اگر می خواهید رشد کنید، نیازهایتان را افزایش دهید» (هاشمی، ۱۳۶۵: ۱۲). مولانا می گوید اگر کودک با گریستن اظهار نیاز نکند، مادر به او شیر نمی دهد و اگر ابر

نگرید، باران و بارشی نخواهد بود، در نتیجه باغ و گلزار سرسبز و خرم نخواهد شد. پس همان‌طور که طفل یک روزه می‌داند که باید با گریستن شیر به‌دست آورد و به همین کار هم مبادرت می‌ورزد، تو ای سالک باید از او یاد بگیری و با گریستن از خداوند شیر کمال و معرفت دریافت کنی:

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن
 طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق
 تو نمی‌دانی که دایه دایگان کم دهد بی‌گریه شیر او رایگان
 (مولوی، همان: ۱۳۴-۳۶/۵)

اتفاقاً این نظر مولانا را علم روان‌شناسی نیز تأیید کرده است زیرا: «ندای درون صدای زندگی پربار، غنی، جامع‌تر و گسترده‌تر است» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۸۲). دبلیو وین‌دایر - روان‌شناس معروف و معاصر آمریکایی - نیز معتقد است: «مادامی که از ندای درونی خود پیروی می‌کنم، احساس قدرت و شایستگی در هر زمینه‌ای می‌نمایم» (هاشمی، ۱۳۸۲: ۹۴). هم‌چنین: «آنان که قادر به دریافت پیام درون‌اند برای ارضای نیازهایشان و تداوم پیشرفت‌شان به استعداد و منابع درونی‌شان چنگ می‌زنند» (مزلو، بی‌تا: ۳۴). هم‌چنین در کتاب مولوی چه می‌گوید چنین آمده: «ریشه همه خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خوش‌بینی و بدبینی‌های انسان از درون خود اوست» (همایی، ۱۳۶۶: ۲/۷۰۹).

مولانا عقیده دارد که گریه - مانند هر نوع رنجی که بر دل سالک فرود می‌آید - باعث تزکیه نفس و صفای باطن می‌شود و انسان سالک از آن باخبر است اما انسان‌های به کمال نرسیده راز آن را نمی‌دانند و به همین دلیل مثل کودکان هستند:

از حجامت کودکان گریند زار که نمی‌دانند ایشان سر کار
 (مولوی، همان: ۱۸۳۲/۲)

اگر «دل» و «درون» انسان سالک و مرد حق از حيله و نیرنگ تهی نباشد، گریه او مثل گریستن برادران حضرت یوسف است که چون از روی صداقت و صدق دل نیست حيله‌ای برای فریفتن دیگران است:

گریه اخوان یوسف حیلست است که درونشان پر ز رشک و علت است
(مولوی، همان: ۴۷۶/۵)

حضرت آدم چون به سرّ و راز عشق الهی پی برد و متوجه شد که عاشقان واقعی به دنبال «درد» و اظهار «نیاز» هستند، وقتی از بهشت بیرون رانده شد، گریستن آغاز کرد:

بهر گریه آمد بر زمین تا بود گریان و نالان و حزین
(همان: ۱/۱۶۳۴)

این گریه و ناله برای این است که خداوند از آن خوشحال است و آن را می‌پسندد، زیرا خداوند دل انسان‌های دردمند و اندوهگین را دوست دارد.

نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش
(همان: ۱/۱۷۷۴)

گریه انسان عاشق با گریه انسان معمولی فرق دارد، فرقی این است که گریه عاشقان و عارفان از نوع گریه برخاسته از جهل و تقلید و شک و گمان نیست:

گریه پُر جهل و پُر تقلید و ظن نیست همچون گریه آن مؤتمن
(همان: ۵/۱۳۰۳)

این گریه، همانند نطق و گفتار و خنده او، از خودش نیست بلکه از نور عشق به حق است:

گریه او خنده او، نطق او نیست از وی، هست محض خلق هو
(همان: ۵/۱۳۳)

چنین گریه‌ای چون برخاسته از صداقت عارف و عاشق می‌باشد در نفوس تأثیر خواهد کرد و حتی آسمان و عرش الهی را نیز به گریه خواهد آورد:

گریه با صدق بر جان‌ها زند تا که چرخ و عرش را گریان کند
(همان: ۶۱۸/۵)

تأثیر گریه در مذمت دنیادوستی و تمایلات نفسانی

گریه انسان‌های معمولی و غیر عارف، همانند گریه کودک است که چون از دانش مردان حق بی‌خبر است، ارزشی ندارد و ارزشش به اندازه به‌دست آوردن جوز و مویز می‌باشد:

کودکی گریه‌ی جوز و مویز پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز
پیش دل جوز و مویز آمد جسد طفل کی در دانش مردان رسد
(همان: ۱۳۴۲-۳/۵)

مولانا در مذمت دنیادوستی از گریستن کودک، درس عبرت می‌گیرد. به اعتقاد او انسان دنیادوست مثل کودکی است که به پاره‌ای سفال خوش است، برای او اموال و امتعه و ثروت‌های دنیایی همانند پاره سفال برای کودک است، اگر آن پاره سفال را از کودک بگیری به گریه می‌افتد و اگر دوباره به او برگردانی، شاد و خندان می‌شود. پس ارزش گریستن انسان‌های غیر عارف، به ارزش گریستن کودکان هنگام گرفتن پاره سفال از آن‌ها است و هیچ قدر و قیمتی ندارد:

چون کنار کودکی پر از سفال کو بر آن لرزان بود چون رب مال
گر ستانی پاره‌ای گریان شود پاره گر بازش دهی خندان شود
(همان: ۲۶۳۶-۳۷/۳)

مولانا در نکوهش دنیادوستی داستان حضرت عیسی (ع) و خرا او را نقل می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم در متون عرفانی ادب فارسی، خرا حضرت عیسی (ع) را مظهر نفس و تمایلات نفسانی می‌دانند و در عوض خود حضرت عیسی (ع) را مظهر روح و جان انسان، چنان‌که سعدی این‌گونه سروده است:

همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری
 به دین، ای فرومایه، دنیا مخر تو خر را به انجیل عیسی مخر
 (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۴۶)

به اعتقاد مولانا چون انسان تمایلات نفسانی و خواهش‌های جسمانی خود را رها کند و به ندای روح و تمایلات الهی و خدایی رو آورد، در این صورت عقل و درک واقعی را بر خود سروری داده و این در صورتی امکان‌پذیر است که نفس اماره و شهوت‌پرست خود را که چونان خری انسان را از راه عقل راستین بازمی‌دارد، رها کنی و بگذاری زار زار گریه کند:

نالۀ خر بشنوی رحم آیدت پس ندانی خر خری فرمایدت
 رحم بر عیسی کن و بر خر مکن طبع را بر عقل خود سرور مکن
 طبع را هل تا بگرید زار زار تو از او بستان و وام جان گذار
 (مولوی، همان: ۱۸۵۲-۱۸۵۴/۲)

عقل جزوی به اعتقاد مولانا گاهی مثل برق درخشیدن می‌گیرد و به رهبری و راهنمایی انسان در سیر و سلوکش می‌پردازد، این برق برای این است که در ما اشک شوق جاری کند و ما را به گریه وادارد و به این ترتیب در سیر و سلوک یار و یاور ما باشد. این نور برق، صرفاً برای رهبری انسان‌ها نیست بلکه امر و دستوری است از طرف پروردگار که تا می‌تواند ما را بگریاند و گریه شوق به وجود آورد:

عقل جزوی همچو برق است و درخش در درختی کی توان شد سوی و خش
 نیست نور برق بهر رهبری بلکه امرست ابر را که می‌گری
 برق عقل ما برای گریه است تا بگرید نیستی در شوق هست
 (همان: ۳۳۱۹-۳۳۲۱/۴)

تأثیر گریه در نزدیکی انسان به خدا

از نظر مولانا چون اشک ریختن و گریستن انسان را به خدا نزدیک می‌کند، او این اشک ریختن را به سالک توصیه می‌کند و حتی سفارش می‌کند که سالک باید برای طلب و جست‌وجوی خداوند هم اشک بیارد و هم سوز و گداز داشته باشد:

اشک می‌بار و همی سوز از طلب همچو شمع سر بریده جمله شب

(همان: ۱۷۲۹/۵)

این اشک ریختن‌ها و سوز و گدازها آن‌قدر باارزش‌اند که خداوند در برابر اشک ریختن بنده‌اش به او حوض کوثر را می‌بخشد که شیرینی و گوارایی‌اش موجب رشک قند است:

می‌ستاند قطره‌چندی ز اشک می‌دهد کوثر که آرد قند رشک

(همان: ۸۸۲/۵)

به اعتقاد مولانا لازمه بهره‌مندی از نعمت‌های پروردگار گریه است، چنان‌که:

من کریمم نان نمایم بنده را تا بگریاند طمع آن زنده را

(همان: ۳۶۱/۲)

همان‌طور که دیگر بخشایش خداوند با گریه کودک حلوافروش به جوش می‌آید، برای بهره‌مندی از نعمت خداوند باید به گریستن رو آورد و بدین وسیله «دل» را شکست، زیرا گریه برخاسته از دل شکسته و قلب اندوهگین سالک، بحر رحمت خداوند را نیز به جوش و خروش و طغیان و طوفان وامی‌دارد:

چون بگریانم، بجوشد رحمتم آن فروشنده بنوشد نعمتم

(همان: ۳۷۳/۲)

تا نگرید کودک حلوا فروش دیگر بخشایش نمی‌آید به جوش

رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست چون گریست از بحر رحمت موج خاست

(همان: ۳۷۵/۲)

به اعتقاد مولانا اگر عارف با چشمانش مثل ابر اشک بریزد و گریان باشد، آفتاب عقل او می درخشد و رشته وجودش تاییدن می گیرد و فیوضات عالم معنا را درک خواهد کرد:

گریه ابر است و سوز آفتاب رستن دنیا، همین دو رشته تاب
(همان: ۱۳۸/۵)

مولانا گریه را عامل تسلط بر نفس اماره می داند و معتقد است با عرضه بیچارگی خود بر خداوند که بهترین چاره گر است، می توان به کعبه لطف او رسید، زیرا گریه بهترین سرمایه است و رحمت و لطف خداوند نیز برترین و قوی ترین دایه ها است:

ور نمی تانی به کعبه لطف پر عرضه کن بیچارگی بر چاره گر
زاری و گریه قوی سرمایه ای است رحمت کلی قوی تر دایه ای است
(همان: ۱۹۵۱-۲/۲)

تسلط بر نفس اماره موجب می شود که انسان الهی و خدایی شود و در این صورت، انسان خود را وقف خدا کرده و خود را به خداوند سپرده است. بنده ای که به چنین مرحله ای رسیده باشد گریه اش آسمان را به گریه وامی دارد و ناله اش نیز چرخ را «یا رب خوان» - یعنی وادار به تسلیم و تعظیم در برابر چنین بنده ای - خواهد کرد:

من غلام آن که نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضال و جود
چون بگرید، آسمان گریان شود چون بنالد، چرخ یارب خوان شود
(همان: ۴۹۱-۵/۲)

نتیجه گیری

نتیجه ای که از این مقاله به دست می آید این است که مولانا در راه سیر و سلوک و رسیدن به کمال که همان خداوند باشد، بسته به افراد و اشخاص مختلف، شیوه و طریقه ارشاد و وعظ برای آن ها برگزیده و در این راه از ابزارهای مختلفی استفاده کرده که

گریه و اظهار نیاز به پروردگار یکی از آنهاست. به اعتقاد او همان‌طور که پیامبر گرامی اسلام فرموده‌اند که خدا را در قلب‌های شکسته می‌توان یافت، باید غم و اندوه دوری از خداوند را در وجود انسان‌ها بیدار و زنده نگه داشت که گریه نمودی از آن غم و حزن می‌باشد. در این مسیر، با استمداد از گریستن می‌توان حبّ دنیا را - که پیامبر فرمودند آغاز تمام بدبختی‌های بشر است - از دل بیرون راند و بدین وسیله شهوات و نیا دوستی را از دل انسان‌ها خارج کرد و انسان‌ها و در نتیجه جامعه را به تعادل روحی و آرامش ایده‌آل رساند.

منابع

قرآن کریم.

پلاچیک، روبروت (۱۳۶۶) هیجان‌ها. ترجمه محمود رمضان‌زاده. چاپ دوم. تهران: آستان قدس رضوی.

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸) دیوان. تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. چاپ سوم. تهران: اساطیر.

راغب اصفهانی، ابی‌القاسم حسین بن محمد (۱۴۰۴) المفردات فی غریب القرآن. دفتر نشر الکتاب.

دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۷۰) لئذات فلسفه. ترجمه عباس زریاب‌خویی. چاپ ششم. تهران: انقلاب اسلامی.

ستاری، جلال (۱۳۷۴) عشق صوفیانه. تهران: مرکز.

سرامی، قدمعلی (۱۳۷۹) از خاک تا افلاک. تهران: ترفند.

سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۳) بوستان. به کوشش غلامحسین یوسفی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۸) حدیقه‌الحقیقه. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: دانشگاه تهران.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰) *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ چهارم. تهران: آگاه.
 شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۰) *نهج البلاغه*. چاپ بیست و یکم. تهران: علمی و فرهنگی.
 عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۶) *دیوان*. به کوشش تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی.
 فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۱) *احادیث مثنوی*. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
 قشیری، ابوالقاسم (۱۳۶۷) *ترجمه رساله قشیری*. بدیع الزمان فروزانفر. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

مزلو، آبراهام (بی تا) *روان شناسی عشق و وزیدن*. ترجمه شیوا رویگران. بی جا: بی نا.
 مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۲) *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۵) *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد آلن نیکلسون. تهران: مولی.

نصر، سید حسین (۱۳۸۲) *آموزه‌های صوفیانه*. ترجمه حسین حیدری و محمدهادی امینی. تهران: قصیده سرا.

هاشمی، جمال (۱۳۶۵) *پیغام سرورش*. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.

_____ (۱۳۸۲) *گلگشت عرفان*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

همایی، جلال الدین (۱۳۶۶) *مولوی چه می گوید*. چاپ ششم. تهران: هما.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷) *رشد شخصیت*. ترجمه هایده تولایی. تهران: آتیه.